

تبیین بدکارکردی سیاست داخلی و خارجی قذافی، بر اساس منطق رویکرد سازه‌انگاری

* علیرضا آقا حسینی

** رئوف رحیمی

*** سجاد رضایی

چکیده

سیر نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل از سطوح خرد به سطوح کلان در حرکت بوده است. درنهایت سازه‌انگاری به عنوان رویکرد میان‌برد با تأکید بر عوامل ساختاری و فرد انسانی به عنوان کارگزار برای مطالعه پدیده‌های سیاسی و اجتماعی مطرح شد. اهمیت این موضوع ناشی از افزایش نقش دولت‌ها و افراد در کنار نقش محدودساز و امکان‌ساز ساختارها در شکل دادن به نظام بین‌الملل، رفتار سیاست خارجی و منافع ملی است. این مقاله با روش توصیفی‌تبیینی به بررسی دلایل بدکارکردی سیاست خارجی قذافی بر اساس مفروضات نظریه سازه‌انگاری که رویکردی میان‌برد است،

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان. alireza.aghahosseini@gmail.com

** دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان.

*** دانشجوی دکتری گروه روان‌شناسی دانشگاه اصفهان.

تاریخ پذیرش: 1391/12/20

تاریخ دریافت: 1391/1/17

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره هشتم، تابستان 1392، صص 205-169.

می پردازد. هدف این مقاله پاسخ به این سؤال است که علت بدکارکردی سیاست خارجی قذافی در دوران حکومتش چه بود؟ یافته‌های تحقیق حاکی از آن است، تضاد سیاست خارجی و داخلی برآمده از افکار قذافی با معانی بیناذهنی داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی عامل اصلی بدکارکردی سیاست خارجی وی در دوران حکومتش بوده است.

واژه‌های کلیدی: سازه‌انگاری، هویت، منافع ملی، معانی بیناذهنی، سیاست خارجی



مقدمه

قذافی در دوره حاکمیت نظام دوقطبی کودتا کرد و توانست قدرت را به دست بگیرد. در این دوره امریکا و شوروی، ابرقدرت‌های جهانی محسوب می‌شدند. شاخص‌های این دوره عبارت بودند از: رقابت ایدئولوژیکی، تسلیحاتی، موازنه وحشت و تبدیل کشورهای جهان سوم به حوزه‌های نفوذ ابرقدرت‌ها. این شرایط ساختاری به همراه شخصیت خاص و استثنایی قذافی، متأثر از طبیعت صحراگردی او در ارائه نظریه جهان سوم گرایی وی مؤثر واقع شد که پایه سیاست داخلی و خارجی او قرار گرفت. قذافی با ارائه افکار پان‌عربیسم و پان‌افریکانیسم، حمایت از جنبش‌های انقلابی جهان، کتاب سبز و غیره نشان داد که دارای تمایلات منحصر به فرد، متأثر از ناصریسم است. قذافی همواره تمایل داشت در رأس افکار عمومی جهان قرار گیرد. او به دنبال دستیابی به رهبری جهان عرب بود (طاهری، 1368: 20-12). هدف سیاست خارجی قذافی نابودی اسرائیل و بازگرداندن عزت و افتخار عربی از طریق ضدیت با امپریالیسم و وحدت عربی بود. کوشش‌های نافرجام وی، برای مثال اتحاد با مصر، سودان، تونس، مراکش و غیره در هر مرحله، تیرگی روابط این کشورها با لیبی را در پی داشت. درآمد حاصل از نفت و بینش و تفکرات سیاسی قذافی، عوامل و محرک‌هایی بودند که سیاست انقلابی لیبی را هدایت می‌کردند. آغاز تحریم‌های بین‌المللی علیه لیبی در دهه 90 و عدم توجه کشورهای عربی به وی و افکارش، به دلیل تعارض با معانی بین‌ذهنی منطقه‌ای و جهانی، از جمله عواملی بود که قذافی را وادار به واسازی و برسازای سازه‌های جدید نمود؛ بنابراین، علت اینکه قذافی نتوانست با جهان عرب به وحدت برسد، تعارض وی و افکارش با معانی بین‌ذهنی جهان عرب بود. قذافی اعلام کرده بود، در

گذشته رهبری قیام‌های آزادی‌بخش مردمی و مبارزه با استعمار را بر عهده داشته و بعد از آن رهبری صلح و مبارزه با تروریسم را در منطقه و افریقا بر عهده گرفته است (شاه حسینی، 1384: 190). وقوع تحولات سیاسی در منطقه از جمله در لیبی در سال 2011، نگارندگان این پژوهش را به یافتن دلایل ناکارآمدی سیاست خارجی و داخلی قذافی و دلایل وقوع انقلاب در این کشور، با وجود بالا بودن سطح زندگی نسبت به سایر کشورهای افریقایی علاقه مند نمود. از سوی دیگر نبودن موضوع و عناوین و اطلاعات اندک مرتبط با آن و نیاز به آشنایی با دلایل وقوع انقلاب لیبی در پرتو انقلاب‌های منطقه‌ای انگیزه انجام این پژوهش بودند. به نظر می‌رسد، این تحقیق در چهارچوب سازه‌انگاری بهتر می‌تواند انجام شود، زیرا در سازه‌انگاری مبتنی بر نظام هویت‌هاست که معانی بر اساس فضای بین‌ذهنی شکل می‌گیرد. اینکه فضای بین‌ذهنی حکومت لیبی در این مقطع چه بود، مورد توجه این تحقیق است. در این مقاله از تئوری سازه‌انگاری استفاده می‌شود تا نشان داده شود سیاست خارجی بر اساس سازه‌های ملی یک جامعه ساخته و پرداخته می‌شود. جهت مقاله چگونگی برسازای ارزش‌های نظام سیاسی را به عنوان عوامل تعیین‌کننده و مؤثر بر رفتار سیاست خارجی کشور لیبی، سخت برجسته می‌سازد.

در فضای ذهنی روایت‌ها، مهم این است که دوستان و دشمنان، روایت متناسب با فضای داخلی خود را چگونه تفسیر می‌کنند. این تفسیر موجب هم‌گرایی با عده‌ای از کشورها و واگرایی با عده‌ای دیگر می‌شود؛ بنابراین، بر اساس رهیافت سازه‌انگاری در عرصه سیاست خارجی، کشوری می‌تواند به مطامع سیاسی خود دست یابد که فضای بین‌المللی را شناسایی کرده و در چهارچوب کلیات نظام در صدد تعقیب سیاست‌های خود باشد. به عبارتی، دولت‌ها برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی، نیازمند حرکت در شعاع ملاحظات منطقه‌ای و بین‌المللی هستند. اما قذافی به مدت بیش از چهار دهه در بیشتر موارد، این ملاحظات را ناپیده گرفت و بر اساس افکار خود عمل کرد. مصداق این ادعا کتاب سبز وی بود. این کتاب افکار شخصی قذافی را منعکس می‌کند. وی تلاش داشت بر اساس این افکار، سیاست خارجی خود را پیش ببرد؛ از این رو، تأکید صرف بر افکار شخصی و نادیده گرفتن فضای ذهنی مشترک در سطح داخلی و بین‌المللی، به علت طبیعت

صحراگرد و آزادطلبش، منجر به ناکامی سیاست خارجی و داخلی وی و سرانجام سقوط و نابودی او شد. رهیافت سازه‌انگاری بر عنصر سازه تأکید دارد. معنای این موضوع این است که سازه‌ها در محیط ملی درکی پویا از هویت ایجاد می‌کنند که انعکاس آن در سطح بین‌المللی یا به همکاری یا به واگرایی می‌انجامد. ولی موضوع به همین جا ختم نمی‌شود. از یک سو فاعلان کارگزار، آگاهانه سازه‌هایی را مفصل بندی می‌کنند که قلمرو ملی یک کشور را از قلمرو دیگری متمایز گردانده و نظم و سامان سیاسی هر واحدی، منافع ملی خاص خود را تصعید می‌نماید که در این صورت نقش فعال، پویا و آگاهی‌بخش فاعلان کارگزار در ظرفیت سازی هویتی، امنیتی و منفعتی اهمیت می‌یابد. از سوی دیگر چنانچه پذیرفته شود سازه حاصل از فضای ذهنی مشترک در قوس صعودی خود به گونه‌ای منافع ملی را بازتاب می‌دهد که حاصل آن بدکارکردی سیاست خارجی است، بی‌تردید این بدکارکردی در سطح نخبگان قلمرو ملی انعکاس یافته، وضعیت و اساسی سازه ناکارآمد را به دنبال خواهد داشت. هرچند ونت، اونف و سایر متفکران سازه‌انگاری، بر جعل، خلق و سازه تأکید مؤثر داشته و نقش سازنده کارگزاران را برجسته نموده‌اند، ولی در ضمن این حرکت آگاهانه و خلاقانه کارگزاران، آنها به نقش تعیین کننده بحران یا بدکارکردی سیاست خارجی دولت‌ها نیز که ریشه در آنارشی و واگرایی در سطح منطقه‌ای یا جهانی دارد، پرداخته‌اند.

می‌توان دیدگاه این دسته را این‌گونه تأویل کرد که ظهور بحران در بدکارکردی سیاست خارجی، روند و اساسی سازه را تسهیل کرده و بسترها را برای زایش سازه‌ای جدید فراهم می‌نماید. این فرایند و اساسی و سازه‌پردازی به‌خوبی در رفتار دولت قذافی در لیبی به چشم می‌خورد. البته عکس این موضوع نیز صادق است، بدین معنا کشوری در سطح بین‌المللی همکاری انتخاب نموده و پس از مدتی در نتیجه موفقیت‌های خود سطوح بعدی منافع ملی خود را طرح‌ریزی می‌نماید. اما عملکرد نامناسب، خبط‌آلود و مبتنی بر نگرش خاص قذافی، مجالی برای پیگیری سطوح مختلف منافع ملی در طول دوران حکومتش فراهم نیاورد. علت بدکارکردی عملکرد سیاست خارجی و داخلی قذافی، نادیده گرفتن فضای ذهنی مشترک چه در سطح داخلی و چه در سطح خارجی بود.

با توجه به واقعیت‌های مذکور، این مقاله با روش توصیفی-تبیینی به تجزیه و تحلیل دلایل بدکارکردی سیاست خارجی قذافی بر اساس مفروضات اصلی سازه‌انگاری می‌پردازد. مفروضاتی مانند: 1) ساختارها و کارگزاران به صورت متقابل ساخته می‌شوند؛ 2) تعاملات بین‌المللی، ساختارها را شکل می‌دهند و این ساختارها رفتار بازیگران را تعیین می‌کنند؛ 3) قدرت صرفاً مادی نیست، بلکه قدرت ایده‌ها و افکار نیز مهم است؛ 4) سازه‌انگاری چهارچوب مختص به خود برای تحلیل تغییرات سیاست خارجی دولت‌ها را دارد. با سنجش سیاست خارجی قذافی با مؤلفه‌های رویکرد سازه‌انگاری میزان انطباق یا عدم تطبیق سیاست خارجی وی با رویکرد سازه‌انگاری مشخص می‌شود.

سؤال اصلی این مقاله این است که علت بدکارکردی یا ناکارآمدی سیاست خارجی قذافی در دوران حکومت وی چه بود؟ در مقام پاسخ به سؤال اصلی، این فرضیه مطرح می‌شود که تضاد افکار قذافی به عنوان سرمنشأ رفتار سیاست خارجی وی، با معانی بین‌ذهنی منطقه‌ای و بین‌المللی بر اساس مؤلفه‌های سازه‌انگاری، عامل بدکارکردی سیاست خارجی وی در دوران حکومتش بود. این مقاله در دو بخش سازماندهی شده است. در بخش نخست به مباحث نظری و تحلیل روان‌شناختی شخصیت قذافی پرداخته می‌شود و در بخش دوم تحلیل سیاست خارجی قذافی بر اساس نظریه سازه‌انگاری مطرح می‌شود و در نهایت نتیجه‌گیری در پی می‌آید.

1. مفاهیم نظری سازه‌انگاری

1-1. رویکرد سازه‌انگاری در مطالعه پدیده‌های سیاسی و اجتماعی

سازه‌انگاری به‌رغم تفاوت‌های درون‌نظریه، به لحاظ هستی‌شناسی بر نقش ایده‌ها، رویه‌ها و ساختارهای معرفتی در ساخت اجتماعی واقعیت تأکید دارد و از نظر معرفت‌شناسی می‌توان به نظریه پردازان تفسیرگرا و علم‌گرا اشاره کرد. در خصوص مفاهیم اصلی مورد استفاده این رویکرد، می‌توان مواردی از قبیل: هویت، ساختاریابی، ساختارهای معنایی، گفتمان، هنجارها، قواعد، بین‌ذهنیت، برساختگی و غیره را بر شمرد. از جمله مفروضات سازه‌انگاری عبارتند از: 1) ساختارهای معنایی در تکوین واقعیت مؤثرند؛ 2) هویت، کنش دولت‌ها و منافع آنها را شکل می‌دهد؛

3) ساختارها و کارگزاران قوام‌بخش یکدیگر هستند؛ بنابراین، در تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها باید تمایلات دولتمردان شامل: منافع، دغدغه‌ها، نیت، جاه‌طلبی‌ها، محاسبات درست و نادرست، اعتقادات و باورهایشان را مورد توجه قرار داد. نگرش نظریه پردازان جامعه بین‌الملل در اهمیت دادن به هنجارها، باورها و ایده‌ها در دو سطح داخلی و بین‌المللی، بر نظریه سازه‌انگاری مؤثر واقع شد (Wendt, 2000: 10-3). چندین عامل در ظهور و گسترش سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل در دهه 90 مؤثر بودند، از جمله: 1) با توجه به تضاد بین نظریه انتقادی و نظریه نئورئالیستی، نظریه سازه‌انگاری تلاش کرد پلی ارتباطی بین دو نظریه برقرار، و جنبه‌هایی از دو نظریه را اتخاذ و جنبه‌هایی از آنها را رد کند؛ 2) پایان مسالمت‌آمیز جنگ سرد، قدرت مفهوم‌سازی و تبیین‌گری نواقع‌گراها و نولیبرال‌ها را در هم شکست، چراکه هیچ‌کدام تحولات ساختاری نظم جهانی دوقطبی را پیش‌بینی نکرده بودند و توان درک درست آن را نیز نداشتند؛ 3) تحولات جهانی از دهه 1990 از یک طرف آستن پویایی‌های جدید مثل تعداد بازیگران غیردولتی، مسائل محیط زیست، حقوق بشر، تروریسم و غیره بود (دانش‌نیا، 1384: 100-90).

برخلاف دیدگاه‌های قدرت‌محورانه متفکران رئالیستی که معتقد به هویت‌های مشخص و مفروض و منافع پیشینی بودند، متفکران سازه‌انگاری معتقد بودند رابطه دوست و دشمن در تعامل شکل می‌گیرد و بر اساس درک و معنایی است که دو طرف برای یکدیگر قائل می‌شوند؛ از این رو، هیچ‌چیز در خود ذاتاً برای هیچ‌دولتی معنا ندارد، ولی تکرار نوع خاصی از رفتار و ادبیات توسط طرفین این باور را به صورت ساختاری در آورده است. در این نگرش هویت در یک افق معنایی و رابطه بین‌ذهنی و در یک بستر زبانی و نمادین شکل می‌گیرد. سازه‌انگاری رهیافتی است که در تلاش است هم از موضع عقلانیت‌گرا و هم از موضع انعکاس‌گرا در تبیین پدیده‌های سیاسی و اجتماعی بهره‌مند شود و ضمن پذیرش تعدادی از مفروضات دو رهیافت فوق، پاره‌ای از مفروضات آنها را نیز رد کند. بر اساس دیدگاه سازه‌انگاری به دلیل تقدم هنجارها بر منافع، دولت‌ها نمی‌توانند در رفتارهای خود، هنجارها را نادیده بگیرند و برای رسیدن به منافع به هر اقدامی دست بزنند. در عرصه بین‌المللی، تفاوت رفتار کشورها ناشی از تفاوت هنجارهای آنها و نیز میزان

تأثیرپذیری دولت‌ها از این هنجارها است (Wendt, 1994: 2-8).

بر اساس این رهیافت هنجارها تابع منافع نیستند، بلکه منافع را شکل می‌دهند و با تغییر در هنجارها، منافع و رفتارها یا کنش‌ها نیز تغییر می‌کنند. رهیافت سازه‌انگاری به این امر می‌پردازد که چگونه هویت‌ها می‌توانند در شکل‌گیری هم‌گرایی یا واگرایی منطقه‌ای و بین‌المللی مؤثر باشند. بر اساس دیدگاه سازه‌انگاران منافع از روابط اجتماعی برمی‌خیزد؛ بنابراین، روابط دولت‌ها بر اساس معنایی است که آنها برای یکدیگر قائلند نه توزیع قدرت. با توجه به این امر است که هویت به موضوع مهم در روابط بین‌الملل تبدیل شده است. هویت به معنای فهم نسبتاً ثابت از نقش خود و انتظارات از دیگران است (مشیرزاده، 1383). کنشگران منافع و هویت خود را از طریق مشارکت در معانی جمعی به دست می‌آورند، یعنی همان معانی‌ای که ساختارها را تعریف می‌کنند. هویت و منافع امری رابطه‌ای هستند و زمانی که موقعیت تعریف می‌کنیم، تعریف می‌شوند. از اندیشمندان برجسته سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل می‌توان به استفان وارینگ، میچل بارنت، نیکلاس اونف، کاتزنساین، راگی، ویور، چکل و انتونی کلارک اشاره کرد.

1-2. آنارشی

کراتوچویل با نفی سیاست بین‌الملل به عنوان آنارشی فاقد هنجار، نظام بین‌الملل را مجموعه‌ای از هنجارها می‌داند که از طریق روبه‌های قابل تکرار قوام می‌یابد. نیکلاس اونف نیز معتقد است با وجود فقدان اقتدار مرکزی در روابط بین‌الملل هرچند این روابط تعارض آمیز است اما در درون تعارض نیز نظم دیده می‌شود. وی معتقد است، جهان اجتماعی شبکه‌ای از قواعد است که توسط کارگزاران انسانی ایجاد می‌شود. نقطه شروع سازه‌انگاری بر اساس نظر اونف کردارهاست. کردارها شامل اعمال گفتاری و فیزیکی است و برای اینکه واقعیت را بسازند باید دارای معنا باشند. بر اساس دیدگاه اونف رفتار سیاست خارجی کشورها دارای معناست؛ زیرا رفتار سیاست خارجی بر اساس هنجارها و ایده‌ها شکل می‌گیرد. الکساندر ونت در تعریف آنارشی از دیدگاه پدیدارشناسی هوسرل استفاده می‌کند و می‌گوید، آنارشی چیزی است که دولت‌ها می‌فهمند. ونت تغییر این وضعیت را به دلیل خصلت

بینادهنی بودن آن دشوار می‌بیند اما امکان تغییر را رد نمی‌کند. آنچه ونت بر آن تمرکز دارد این است که، اگر ساختاری وجود داشته باشد مثلاً آنارشی نوع هابزی، گونه‌ای خاص از هویت‌های اجتماعی دولت‌ها متأثر از قواعد و هنجارهای آن شکل می‌گیرد که متفاوت از آنارشی نوع لاکي یا کانتی است (دانش نیا، 1384: 104). در نظریه جریان اصلی (واقع‌گرایی ساختاری) آنارشی منطق نظام بین‌الملل است. از دیدگاه آنها در سیستم بین‌المللی اقتدار فرادولتی وجود ندارد؛ در نتیجه، دولت‌ها برای بقای خود در چنین محیطی درصدد افزایش قدرت برای دستیابی به امنیت هستند. دستیابی به امنیت در اولویت سیاست خارجی دولت‌ها قرار می‌گیرد. اما از دیدگاه سازه‌انگاری آنارشی بستگی به هویت و فهم دیگران از هویت ما دارد. آنارشی ریشه در خودیاری و عدم امنیت دارد. اما به نظر ونت آنارشی آن چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند نه آنکه امری ذاتی و طبیعی باشد. آنارشی و توزیع قدرت صرفاً برحسب ادراک و انتظاراتی که هویت‌ها و منافع نهادی را به وجود می‌آورند، برای کنش دولت‌ها معنا دارد. ونت معتقد است، آنارشی را باید تفسیر کرد، زیرا آنارشی یک ساخت اجتماعی نیست، بلکه نتیجه تفسیر دولت‌ها از اعمال و رفتار یکدیگر است؛ بنابراین، در روابط بین‌الملل در مقابل کنش واحدی از سوی دوست و دشمن برخورد ملی متفاوت صورت می‌گیرد. چون معنای کنش آنها متفاوت است. در مجموع از نظر متفکران سازه‌انگاری آنارشی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌فهمند و ساختار نظام بین‌الملل چیزی را به دولت‌ها دیکته نمی‌کند، بلکه تعامل و فهم بینادهنی آنها است که شرایط آنارشی را در نظام بین‌الملل شکل می‌دهد (Wendt, 1992: 5-10).

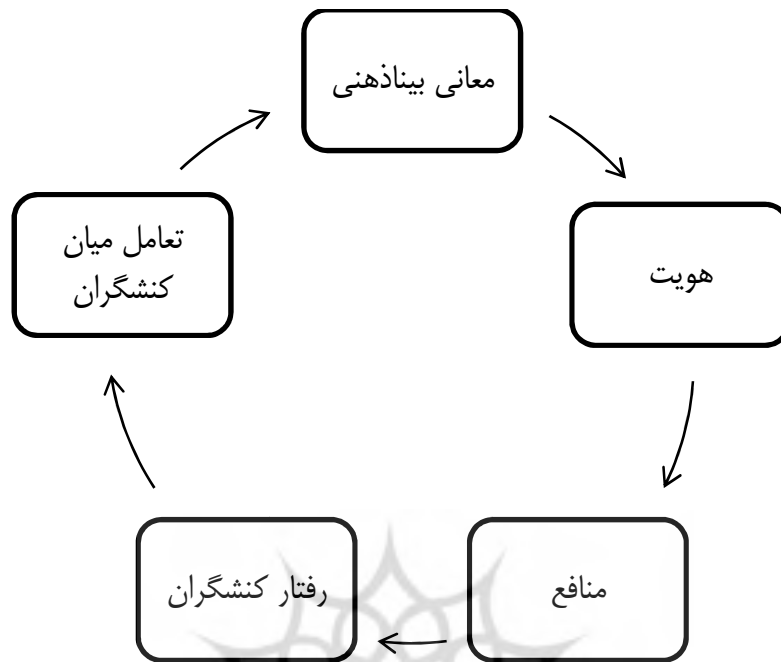
2. تعامل ساختارها و کارگزاران

در رویکرد سازه‌انگاری تلاش می‌شود، نقش ساختارهای اجتماعی و تأثیرگذاری موجودات انسانی و کارگزاران به طور هم‌زمان در نظر گرفته شده و در عین حال یک تحلیل ساختاری ارائه شود؛ از این رو، مسئله نه به آفرینندگی صرف ساختارهای اجتماعی تقلیل می‌یابد و نه همه چیز به عملکرد دولت‌ها منوط می‌شود، آن‌طور که والتز در بحث توزیع توانمندی بین دولت‌ها و نقش آن در شکل‌گیری ساختار

مطرح می‌کند (دانش‌نیا، 1384: 140). وجود عملکرد ساختار اجتماعی، متناسب با خودفهمی دولت هاست. همان‌طور که هستی ساختار وابسته به خودفهمی و کردارهای بازیگران است، قدرت و منافع بازیگران نیز به وسیله ساختار معنا، تعریف می‌شود. جامعه نه کاملاً مستقل از اراده انسان و کنش افراد انسانی و نه به طور مطلق تابع اشکال اجتماعی است. کنش‌های اجتماعی از نظر سازه‌انگاران هم‌زمان به وسیله ساختارهای اجتماعی و کارگزاران تعیین می‌شود. ونت معتقد است که معانی جمعی قوام‌بخش ساختارها هستند که به کنش‌ها سازمان می‌بخشند. کسب هویت ناشی از مشارکت در این معانی جمعی است. هویت ذاتاً امری نسبی و رابطه‌ای است؛ در نتیجه، اهمیت یک هویت خاص و تعهد به آن امری ثابت نیست. هویت‌ها بنیان منافع هستند و منافع مستقل از زمینه اجتماعی وجود ندارد؛ بنابراین، ساختار و کارگزار به صورت متقابل به هم شکل می‌دهند. از جمله اصول رهیافت سازه‌نگاری عبارتند از:

1) ساختارهای سیاست بین‌الملل برآیند تعاملات اجتماعی هستند؛ 2) دولت سوژه ایستا نیست بلکه کارگزار پویا است؛ 3) هویت دولت، امری مسلم و ثابت نیست؛ 4) هویت دولت‌ها از طریق رویه‌های پیچیده و متداخل قوام می‌یابند؛ در نتیجه، اگر آسان تغییر نمی‌کنند ولی قابل تغییرند (Wendt, 1987: 7-11).

تمایز بین سیاست داخلی و خارجی امری موقت و ناپایدار است. تصمیم‌گیری کنشگران در سیاست بین‌الملل مبتنی بر این است که جهان چگونه به نظرشان می‌آید و نقش خود را در آن چگونه تلقی می‌کنند. مطالب فوق‌الذکر را می‌توان در شکل زیر نشان داد:



3. تحلیل روان‌شناختی و رفتارشناختی قذافی

از آنجاکه نگرش و ویژگی‌های شخصیتی کارگزاران بر اساس نظریه سازه‌انگاری بر شکل‌گیری معانی بیناذهنی، منافع و رفتار سیاست خارجی آنها مؤثر است به تحلیل روان‌شناختی شخصیت قذافی پرداخته می‌شود. به طور کلی قذافی دارای شخصیتی پیچیده، غیر قابل اعتماد، غیر قابل پیش‌بینی، خودبزرگ‌بین و غیر متعادل بود. این ویژگی‌های شخصیتی را تقریباً تمامی خبرنگاران و روزنامه‌نگاران که با وی ملاقات و گفت‌وگو کرده بودند، تأیید می‌کنند (قاسم زاده، 1390: 5-3). با این وجود قذافی دچار افکار هذیانی و هر گونه علائم دال بر تشخیص روان‌پریشی¹ نبود و تمامی ادعاهای غیر کارشناسانه مبنی بر دیوانه یا هذیانی بودن قذافی می‌تواند نادرست باشد. با دنبال کردن بسیاری از شئون زندگی بزرگسالی قذافی می‌توان دریافت مواقعی وجود دارد که واقعاً به طور کاملاً منطقی و زیرکانه (مثلاً شیفت بنیادی سیاست‌های خاورمیانه‌ای پس از حمله آمریکا به عراق و افغانستان و یا سلب هر گونه مسئولیت ظاهری خویش در مملکت‌داری و واگذاری آن به کمیته‌های مردمی

1. Psychosis

- به نام اداره های دولتی در لیبی - و یا تشکیل اتحادیه افریقا) رفتار کرده است و قدرت واقعیت‌آزمایی¹ در وی مختل نشده بود. اما این تفسیر روان‌شناسی می‌تواند مصداق داشته باشد که وقتی کارگزاران قذافی تحت تأثیر شخصیت وی همان چیزهایی را که قذافی دوست دارد بشنود، فیلتر نموده و به او تحویل می‌دهند و خطر فروپاشی حکومت وی را کمتر از آنچه هست، جلوه می‌دهند؛ بنابراین، درک قذافی از واقعیت حفظ می‌شود اما در عین حال ممکن است در معادلات سیاسی دچار تصمیم‌گیری‌های غلط شود. با این حال موافقی که او تحت شرایط استرس‌آمیز قرار داشت قضاوت خود را در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های مطبوعاتی به شکل سخنانی توأم با تزلزل و تردید ایراد می‌نمود و تحت استرس‌های خاصی ادراکش دچار تحریف و کارکردش مختل می‌شد و به زیر حد نرمال سقوط می‌کرد. این ویژگی‌ها می‌تواند یادآور اختلال شخصیت مرزی (borderline personality disorder) در وی باشد. مشخصه‌های اختلال شخصیت مرزی شامل بی‌ثباتی فراگیر و گسترده در عواطف، تصویر از خود، روابط بین فردی و نیز تکانش ورزی (عمل بدون تفکر) است (Saddock, Saddock, Ruiz, 2009: 2222).

در مورد قذافی به نظر می‌رسد این ناستواری در خلق و رفتار در عبارت کلیدی «دستیابی به قدرت و از دست دادن قدرت» نهفته باشد. نمونه بروز این خصوصیات مرزی در زمان موفقیت، هنگامی بود که نیروهای او در ابتدای شورش بدون مقاومت چندانی در حال پیشرفت به سوی شهر «بنغازی» بودند. او کاملاً در حالتی سرخوش قرار داشت و احساس آسیب‌ناپذیری می‌کرد. در این زمان وعده داد برای پیدا کردن دشمنانش به جست‌وجوی خانه به خانه خواهد پرداخت. اما از سوی دیگر هنگامی که رنج می‌کشید و تحت فشار بود و به‌خصوص وقتی دیگر کسی به او به چشم رهبری قدرتمند و عالی مرتبه نگاه نمی‌کرد (مثلاً پشت کردن برخی از سران غربی و خاورمیانه) تلاش بی‌امانی جهت ترک شدن و ارزش‌کاهی ناشی از شکست‌های تحمیل شده، ترتیب می‌داد و تصویر جنگاور اصیل عرب را که در برابر نیروهای قوی‌تر ایستادگی خواهد کرد، از خود نمایان می‌ساخت.

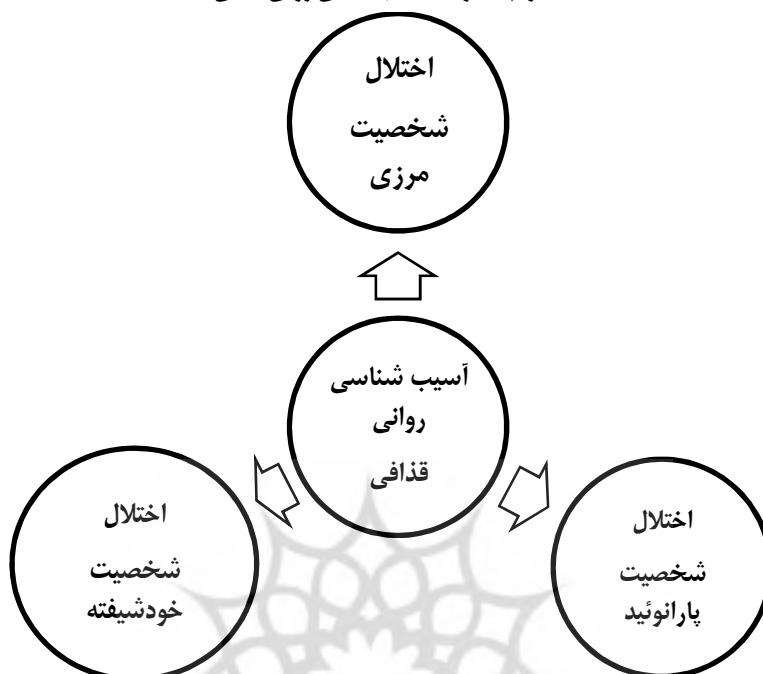
از سوی دیگر ویژگی‌های اختلال شخصیت خودشیفته¹ کاملاً در زبان و منش قذافی هویدا بود و با ترجیح خاصی از اول شخص مفرد برای ایراد سخنانش استفاده می‌نمود. مثل اینکه می‌گوید: «مردم من، همه عاشق من هستند.» به عبارتی، خیلی من‌محور بود. او همچنین گفت: «مردم من همه مرا دوست دارند و کسانی که بر ضد من تظاهرات می‌کنند، واقعاً مردم من نیستند و این نتیجه تحریک خارجی است» (BBC News – Full interview with Col Gaddafi)، (Saddock, Saddock, Ruiz, 2009: 2221). همسو با معیارهای تشخیصی این اختلال، چنین افرادی از مردم انتظار دارند قدر توانایی‌های ویژه آنها را بدانند و مدام تحسینشان کنند. به شدت خواهان مشهور شدن هستند چون معتقدند استثنایی و خاص هستند، از دیگران برترند و شایستگی ستایش را دارند. به علاوه قذافی در پی تأسیس اتحادیه آفریقا اظهار کرد «من کاره‌ای نیستم، فقط شاه شاهان آفریقا هستم». فقدان همدلی، غرور و بی‌اعتنایی نسبت به اعتراضات و جنبش مردمی و یا نشان دادن واکنش‌های خشم‌آلود ناشی از خودشیفتگی نسبت به هر گونه انتقاد علیه حکومت وی، مهر تأییدی بر وجود ویژگی‌های خودشیفتگی در شخصیت وی شمرده می‌شود. در مجموع اختلال‌های شخصیتی سیری مزمن دارند و در طول زمان و مکان ادامه می‌یابند برای تأیید این مطلب در مورد سرهنگ می‌توان به سخنرانی او در نهم نوامبر 1974 اشاره نمود. او یک مدل جدید حکومتی را تحت عنوان نظریه جهان سوم گرایي ارائه کرد که معتقد بود در آینده‌ای نه چندان دور جایگزین کمونیسم و دموکراسی در جهان خواهد شد (The Green Book, 43-69). به هر حال در تبیین روان‌شناختی، خودشیفتگی می‌تواند به دلیل ریشه دواندن احساسات عمیق ناامنی و عزت نفس پایین رخ دهد و سرهنگ کوشش می‌کرد با اقداماتی چشمگیر به‌ویژه در صحنه روابط بین‌الملل نیازهای اساسی خود را برای کسب توجه، خودنمایی و تحسین شدن میان سران منطقه سیراب نماید.

در نهایت بررسی حالت‌های روانی قذافی نشان می‌دهد احتمالاً وی دچار (پارانویا) سوءظن یا بدبینی است. این مشکل روانی در افکار، بی‌ثباتی رفتار و نوسان در عواطف و رفتارش کاملاً مشهود بود. ویژگی بارز افراد مبتلا به اختلال

1. Narcissistic Personality Disorder

شخصیت پارانوئید¹ بی‌اعتمادی و بدگمانی فراگیر و دیرین نسبت به دیگران، حساسیت زیاد نسبت به بی‌اعتنایی و گرایش به واریسی محیط اطراف برای یافتن و برداشتن گزینشی نشانه‌هایی که افکار و نگرش‌های زیانمند را تأیید می‌کنند، است (روزنهان و سلیگمن، 1384:351). مثالی برجسته از نگرش پارانوئیدی در قذافی، بی‌اعتمادی وی به اطرافیانش است تا جایی که برای محافظت، به هیچ‌مردی اعتماد نمی‌کند و شاید به همین دلیل، لشکری از دختران را به خدمت می‌گیرد تا حفاظت از او را به عهده بگیرند. افزون بر این سرهنگ همواره نیروهای خارجی را هنگامی که تصمیماتش به ثمر نمی‌نشست مقصر می‌دانست. برای مثال او علت شورش مردم لیبی را به تحریک سران غرب و نیروهای القاعده نسبت می‌داد و گاهی مدعی می‌شد این ناآرامی‌ها در نتیجه مصرف نوشیدنی‌های مخلوط شده با داروهای توهم‌زاست. افزون بر آن بدبینی سرهنگ تا آن جایی بود که حتی هنگامی که مخالفان، از لیبی می‌گریختند، به تعقیب آنها می‌پرداخت و از همان اوایل رسیدن به حکومت حتی تلاش کرد فراریان لیبیایی را در امریکا ترور کند تا مبادا خدشه‌ای به حکومت وی از سوی آنها وارد شود. در مجموع از لایه‌های مصاحبه‌ها و تورق اجمالی در زندگی قذافی دیاگرام آسیب‌شناسی روانی سرهنگ به شکل زیر قابل نمایش است:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



با این وجود از نظر تحلیل روان‌شناختی، تشخیص‌گذاری متمایز اختلالات شخصیت فوق‌الذکر با تکیه بر بیوگرافی و مطالعه مصاحبه‌های مطبوعاتی اقدام چندان دقیقی نیست، ولی بهتر است همه این نشانگان در یک کلاستر به طور تجمعی نگریسته شود. در هر صورت باید توجه داشت یک میانجی‌گر مهم در تفسیر رفتار سیاسی قذافی در اغلب اوقات در پس اظهارات غیر کارشناسانه برخی مفسران غربی مغفول باقی مانده و آن ناآشنایی با «فرهنگ عربی افریقایی تحت استعمار» است. این عامل باعث شده است بسیاری از واکنش‌های قذافی جنون‌آمیز، بدوی و به دور از عیار عقل شمرده شود. حال آنکه سرهنگ از زمانی که هنوز دهه سوم عمرش آغاز نشده بود تا 42 سال پس از آن حتی زیر سایه تحریم دولت‌های غربی همچنان توانسته بود تسلط و حکومت خود را حفظ نماید و این با تحلیل‌های مفسران همخوانی ندارد. در مجموع باید گفت که به رغم ناکامی‌های قذافی در دو دهه اول اقتدار سیاسی خود، فضای دوران جنگ سرد وضعیتی را ایجاد کرده بود که چهره‌هایی همانند قذافی حداقل در سطح خطابه بتوانند ناتوانی‌های ذهنی،

ایدئولوژیکی و کژتابی های روانی، شخصیت خود را پنهان نمایند. به بیان دیگر شخصیت کاملاً پارانوئیدی قذافی و ناتوانی او در ایجاد بلوک‌های سیاسی منطقه ای آن چنان در فضای غبارآلود جنگ سرد پنهان می‌شد که در سطح خود اجازه می‌داد قذافی بتواند سطح خطابه و رجزخوانی‌های سیاسی خود را دستمایه بقای خود قرار دهد.

1-3. سیاست خارجی قذافی در چهارچوب سازه‌انگاری

سازه‌انگاری بر سیاست خارجی تأثیر زیادی داشته است و بر این پیش فرض استوار است که کنشگران، جهان خود را می‌سازند. این رهیافت، دولت را به مثابه کنشگر در نظر می‌گیرد؛ یعنی کنشگری که قرارداد منعقد می‌کند، موضع‌گیری می‌نماید و همچنین در مورد مسائل مختلف تصمیم می‌گیرد. اهمیت دادن این نظریه به نقش کارگزار فعال و پویای جامعه ملی، بیانگر تأثیر عوامل داخلی بر سیاست خارجی است؛ از این رو، از دیدگاه سازه‌انگاری در کنار عوامل و منابع مادی قدرت از قبیل: سرزمین، جمعیت، مواد معدنی، انرژی و غیره عوامل معنوی و نرم‌افزاری قدرت مانند طرز تفکر و ایدئولوژی، مذهب و سایر عوامل فرهنگی در کنش و واکنش دولت‌ها مؤثر است. همه این عوامل و مؤلفه‌ها در رفتار سیاست خارجی دولت‌ها مؤثر هستند؛ بنابراین، نادیده گرفتن عوامل معنوی از منظر رویکرد سازه‌انگاری موجب شناخت ناقص سیاست خارجی می‌شود. اگر در جریان اصلی، سیاست خارجی دولت‌ها ناشی از محاسبات عقلانی و منافع عینی و پیشینی است، در سازه‌انگاری رفتار دولت‌ها ناشی از انتظارات دیگران - جامعه ملی و جامعه بین‌المللی - خواهد بود. دولت‌ها بسته به ارزش‌های مورد توجه جامعه داخلی و بین‌المللی در مقاطع مختلف و محوریت دادن آنها به ارزش‌های خاص در هربره زمانی، منافع و اهدافشان تغییر می‌کند. بر اساس دیدگاه سازه‌انگاری تغییر در اهداف و منافع هرچند دشوار است اما غیرممکن نیست. تفاوت رفتار دولت‌ها در سیاست خارجی، ریشه در فهم آنها از هنجارهای جامعه ملی و بین‌المللی و نیز میزان تأثیرپذیری آنها از هنجارهای یادشده دارد. از طرف دیگر تشابه رفتارهای دولت‌ها نیز ناشی از تأثیرپذیری آنها از هنجارهای بین‌المللی است؛ در نتیجه، پیش‌بینی

سیاست خارجی یک کشور زمانی ممکن است که هنجارهای بین‌المللی و داخلی و تأثیرات متقابل آن هنجارها بر همدیگر شناسایی شوند (Wendt, 1992: 1-6).

با توجه به موارد نظری می‌توان به بررسی سیاست خارجی قذافی پرداخت. قذافی ستون دوم ارتش لیبی بود که در سن 27 سالگی با مجموعه‌ای از افسران آزاد مطابق الگوی مصر جمال عبدالناصر از طریق یک کودتای نظامی در ماه سپتامبر 1969، به قدرت رسید. بعد از به قدرت رسیدن از طریق کودتا باید اقدام خود را برای مردم لیبی توجیه می‌نمود؛ از این رو، با نوشتن کتاب سبز و تأسیس نظام سیاسی جدید بر اساس آن سعی کرد نظام ارزشی‌ای ایجاد کند که متناسب با فضای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی باشد. دهه نخست زمامداری قذافی، دهه قیام‌ها و کودتاهای پیاپی در جهان عرب بود. در این تحولات، این نظامیان بودند که از شمال آفریقا تا شرق خاورمیانه قدرت را در دست گرفتند. در واقع نظامیان در این دوره سمبل آرمان‌خواهی ملت‌هایی بودند که به‌تازگی از بندهای اسارت استعمارگران غربی آزاد شده بودند. الگو و مدل حکومتی عمده این رژیم‌ها نیز حول شعار ناسیونالیسم عرب متمرکز بود (احمدی، 1390: 4-1). کودتای قذافی و به دست گرفتن قدرت توسط وی سبب شد، هویت نوعی، نقشی و جمعی رژیم سلطنتی ملک ادریس را بر اساس نگرش خاص خود دگرگون سازد. اسلام‌گرایی، سوسیالیسم به معنی عدالت اجتماعی، آزادی، مبارزه با امپریالیسم و وحدت عربی از جمله مقولاتی بودند که در ساختار نظام حکومتی قذافی دارای بار ارزشی و هنجاری بودند. توجه به این ارج‌ها و ارزش‌ها توسط رژیم قذافی ناشی از عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی بود. در سطح داخلی تجربه تلخ استعمار ایتالیا و نفوذ کشورهای غربی از جمله انگلیس بر لیبی در دوره ملک ادریس و حمایت غرب از اسرائیل در جریان جنگ اعراب و اسرائیل موجب شکل‌گیری نوعی نگرش منفی نسبت به غرب شده بود. در سطح منطقه تأثیر ناصریسم و ناسیونالیسم عربی عامل دیگر توجه لیبی به جهان سوم‌گرایی بود و در سطح بین‌المللی حاکمیت نظام دوقطبی موجب نگرانی برخی کشورهای جهان سوم از جمله لیبی شده بود، چراکه احساس می‌کردند قطب‌های قدرت امنیت و استقلال آنها را تهدید می‌کنند. می‌توان گفت ارزش‌های مورد توجه قذافی در دهه اول حکومت او تا حدودی بازتاب ارج‌ها و ارزش‌های

مردم لیبی نیز بود. بر این اساس رفتار سیاست خارجی قذافی در این مقطع منطبق با انتظارات جامعه ملی بود، اما در تغایر محض با انتظارات جامعه بین‌المللی از جمله جهان غرب قرار داشت، هرچند همراه با بلوک شرق بود؛ بنابراین، قذافی در این دوره نتوانست بین انتظارات جامعه ملی و بین‌المللی از خود، به عنوان فاعل کارگزار و سازنده سازه، تعادل و انسجام منطقی ایجاد کند. بر اساس نظریه سازه‌انگاری شرایط داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به عنوان ساختارهای نهاده شده، هویت رژیم قذافی را شکل می‌دهند. در نهایت قذافی به عنوان حاکم لیبی، بر اساس این هویت، منافع و اهداف سیاست خارجی خود را دنبال می‌کند. در دهه اول، فضای ارزشی قذافی شامل ارزش‌ها و مطالبات مردم، فضای منطقه‌ای و بین‌المللی است. در این دهه قذافی نظام بین‌المللی را خوب می‌شناسد، خود را یار و یاور تفکر شرق می‌داند، برای توجیه شرقی بودن خود کتاب سبز را می‌نویسد، هرچند به سمت بلوک شرق متمایل است اما با طرح تئوری جهان سوم گرای درصدد است مسیر خود را از شرق و غرب جدا کند. در واقع کتاب سبز، تئوری جهان سوم گرای و نوع نظام سیاسی و افکار و اندیشه‌های قذافی سازه‌هایی هستند که منبع اصلی رفتار سیاست خارجی و داخلی قذافی را شکل می‌دهند. در واقع قذافی با تکیه بر نظام معرفتی و ارزشی‌ای که ایجاد می‌کند، هویت رژیم خود را تعریف نموده، منافع ملی را بر اساس آن مشخص می‌کند و سپس درصدد بر می‌آید آنها را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی به اجرا درآورد.

در سطح خارجی، نوع نگاه دولت‌ها، ممکن است با دولت‌های دیگر هماهنگ یا متضاد باشد که در نتیجه آن، منافع و رفتار سیاست خارجی متفاوت شکل می‌گیرد. برعکس آن نیز صادق است، یعنی نگرش مشابه دولت‌ها، منافع و رفتار سیاست خارجی مشابه بر اساس نظریه سازه‌انگاری به وجود می‌آورد؛ از این رو، رفتار سیاست خارجی دولت‌ها صرفاً ناشی از منافع مشهود نیست، بلکه ساختارهای پیچیده، ارزش‌ها و محیط نیز با ایجاد هویت خاص برای دولت‌ها بر منافع ملی و رفتار سیاست خارجی آنها، مؤثر هستند.

قذافی از آغاز حکومت 42 ساله خود، یعنی از سال 1969 تا فروپاشی شوروی تحت تأثیر این نگرش، رفتار خصمانه نسبت به تعدادی از کشورها از جمله امریکا،

اسرائیل و غیره اتخاذ کرد. در مقابل درکی که از کشورهای عربی داشت منجر به رفتار دوستانه و تلاش برای اتحاد و یا حداقل، همکاری شد. افزون بر ارزش‌های شخصی قذافی، هنجارهای غربی نیز در هویت رژیم وی تأثیرگذار بود. واقعیت امر این است که یکی از خصائل گفتمان مدرنیته و تمدن مدرن که بستر زایش آن چهارچوب جغرافیایی خاصی بنام غرب است، در مرحلهٔ پویش خود خصلت جهان‌شمول و فراگیر دارد. مدرنیته یک کلیت است. تعاملات فرهنگی، استفاده از وسایل مصرفی، علمی، آموزشی و تکنولوژی غرب در این مقطع به منظور نوسازی جامعهٔ لیبی مشابه سایر کشورهای تازه به استقلال رسیده، گویای میزان تأثیرگذاری متفاوت این ارزش‌ها و هنجارها در این دوره از حیات نظام و تأثیرات آن بر تعریف منافع و سیاست خارجی این کشور نسبت به مقاطع قبلی است؛ در نتیجه، نوسازی در عرصه‌های مختلف کشاورزی، صنعت و خدمات از جمله آموزش، مسکن، بیمه و غیره مورد توجه قذافی واقع شد (زند، 1364: 25-30). در واقع دههٔ نخست زمامداری قذافی به دههٔ جبران شکست بسیار سنگین ارتش‌های عرب در جنگ ژوئن اعراب و اسرائیل و دمیده شدن امید تازه به کالبد زخمی‌شدهٔ منظومه عرب اختصاص داشت.

دههٔ دوم شاهد فراگیری مدل سوسیال ناسیونالیسم عرب بود که قذافی نقش مهمی در توسعهٔ دامنهٔ آن داشت. ناکامی‌های پیوستهٔ منظومهٔ جهان عرب در حل و فصل مسئلهٔ فلسطین و نیز شکست الگوی اتحاد جمهوری‌های عرب موجب کاهش نفوذ اعراب، افزایش گرایش‌های منفردانهٔ رهبران عرب و ضعف شدید الگوی ناسیونالیسم عرب، در تعامل با نیازها و مقتضیات زمانه شد. معمر قذافی در این دوره، روابط خود را تقریباً با همهٔ گروه‌های عمدتاً جدایی طلب نظیر سازمان جدایی طلب ای‌تا در اسپانیا، ارتش جمهوری خواه ایرلند، بریگادهای سرخ در ایتالیا، ارتش سرخ در ژاپن و گروه‌های انقلابی در امریکای جنوبی، افریقا و خاورمیانه تحکیم بخشید و نظریهٔ جهان سوم گرایی خود را با عنوان کتاب سبز در برابر دو الگوی کاپیتالیسم و کمونیسم مطرح کرد. قذافی نام کشور سه میلیونی لیبی را به «جماهیری عظمای عربی سوسیالیستی» تغییر داد. روابط قذافی با منظومهٔ غربی در پایان دههٔ دوم زمامداری اش به شدت تیره شد و نام لیبی در صدر فهرست

کشورهای حامی تروریسم قرار گرفت (دهشیار، 1390: 4-2). قذافی در دهه اول و دوم حکومت خود با ایجا الگوی سوسیالیستی و زیرساخت‌های مختلف در عرصه‌های کشاورزی، صنعتی، خدماتی و غیره در سطح ملی ارزش‌های نظام سیاسی خود را پیش برد و سیاست خارجی فعالانه‌ای - هرچند تا حدودی در تضاد با شرق و غرب - اتخاذ کرد.

بر اساس تحلیل سازه‌نگارانه، قذافی در دو دهه نخست حکومت خود با وجود اتخاذ الگوی خاصی مبتنی بر نظریه جهان سوم گرایی به هیچ‌یک از اهداف عمده خود نرسید و نتوانست اسرائیل را به کمک کشورهای عربی نابود و اهداف امپریالیسم غرب و آمریکا را در جهان عرب سد کند. ناکامی دیگر، عدم تحقق اتحاد عربی بود. قذافی آرزو داشت با تشکیل اتحاد عربی، رهبری آن را بر عهده بگیرد. در همه زمینه‌ها قذافی با ناکامی در سیاست خارجی مواجه شد. علت اصلی شکست قذافی ناتوانی وی در تحقق اتحاد عربی و اسلامی به دلیل همسویی کشورهای عربی از جمله مصر، عربستان، مراکش و غیره با غرب و یا همسویی برخی از کشورهای عربی با شرق بود؛ در نتیجه، رفتار سیاست خارجی قذافی برآمده از افکار خاص وی با معانی بیناذهنی منطقه، به ویژه کشورهای عربی همسو نبود. سیاست تهاجمی و واسازانه وی علیه غرب مورد توجه کشورهای منطقه واقع نشد. محدودیت‌های ساختار نظام بین‌الملل یعنی نظام دوقطبی مانع از آن می‌شد که جهان سوم به طور مؤثر نقش‌آفرینی کند، چراکه رقابت بر سر کشورهای جهان سوم بین دو قطب قدرت وجود داشت تا آنها را وارد اردوگاه خود سازند. از طرف دیگر رقابت بین کشورهای جهان سوم با یکدیگر و نگرانی امنیتی و علاقه آنها برای نوسازی مخصوصاً بعد از دهه 1960 مانع از تحقق اتحاد و ائتلاف عربی یا اسلامی مورد نظر قذافی می‌شد. از سوی دیگر منابع قدرت دولت قذافی در سطح داخلی محدود بود. افزون بر این جهان عرب او را به عنوان رهبر جهان عرب برای اتحاد قبول نداشتند. محدودیت‌های داخلی، منطقه‌ای و ساختار نظام بین‌المللی موجب ناکامی سیاست خارجی قذافی شد. همه بحث بر سر این است که فضای ذهنی قذافی فضای آرمانی و به دور از واقعیت‌ها و فضای بیناذهنی منطقه‌ای و بین‌المللی در این مقطع زمانی بود؛ در نتیجه، انتظارات دیگران از خود را نتوانست تأمین کند.

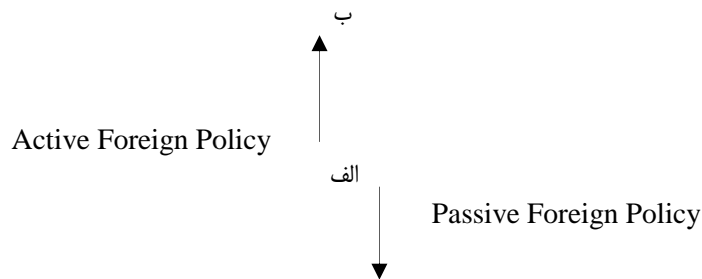
عدم توجه به انتظارات دیگران نیز، موجب بدکارکردی سیاست خارجی وی شد. از نقاط منفی قذافی خودبزرگ بینی بود. خودبزرگ بینی قذافی موجب شد در دو دهه اول حکومتش نتواند با کشورهای عربی و مسلمان به توافق برسد، چراکه همواره وی ادعای رهبری جهان عرب را داشت. عدم سازش او با کشورهای منطقه موجب انزوای سیاسی وی شد. افزون بر این قذافی افکار عمومی داخلی و تمایلات مردم را به رسمیت نمی شناخت چون خودبزرگ بین بود. در واقع خودبزرگ بینی قذافی موجب ناسازگاری وی با محیط خارجی و داخلی شد.

قذافی در طول حکومت خود همواره مایل بود تا به صورت شخصیتی انقلابی در جهان در حد ناصر، کاسترو و یا چه گوارا در جهان اسلام دیده شود، اما در عمل نه توازن قدرت در جهان را می شناخت و نه دانش و یا تئوری مبارزاتی را می دانست (موسوی، 1390: 5-1). در ارتباط با سیاست خارجی قذافی باید به این نکته تأکید شود، که بدکارکردی سیاست خارجی انقلابی و شالوده شکنانه او در قبال جامعه بین الملل و رؤیای رویارویی با قدرت های بزرگ، از قبیل امریکا، انگلیس و غیره تا دهه 1990 موج تحریم ها و فشارهای بین الملل را بر این کشور افزود. به گونه ای که روند رشد و توسعه آن کشور مختل شد و درآمد نفتی نیز که محرک سیاست های ماجراجویانه اش بود، صرف فعالیت های تروریستی و تمایلات انقلابی اش شد. از آن پس تحریم های بین المللی، فشارهای امریکا و انگلیس و تشویق برخی کشورهای عربی، لیبی را به سمت مذاکره با غرب سوق داد. فروپاشی شوروی و عدم توجه کشورهای عربی به آرمان های قذافی، عدم کارایی ناسیونالیسم عربی و در کنار آنها بروز تحولات وسیع در عرصه های مختلف در نظام بین المللی و غیره زمینه تحولات جدید یعنی همسویی با معانی بینادهنی جامعه بین المللی را برای لیبی فراهم ساخت. فروپاشی شوروی و انسداد داخلی ای که قذافی به وجود آورده بود، مشکلاتی برای رژیم او ایجاد کرد، چراکه بعد از فروپاشی شوروی حداقل به حمایت داخلی برای پیشبرد سیاست خارجی نیاز داشت. اما انسداد سیاسی و ناتوانی وی برای ایجاد فضای باز سیاسی به دلیل رژیم اقتدارگرایانه اش، منجر به کاهش حمایت داخلی و مشروعیت حکومت او شد (Joffe, 2011: 2-8). فروپاشی شوروی تنها به معنای فروپاشی بلوک شرق نبود، بلکه موجب فروپاشی

نوع کشورهایی که بنیان‌گفتمان خود را در فضای دوقطبی طراحی کرده بودند نیز به حساب می‌آمد. قذافی نیز که نظام معرفتی و ارزشی خود را در نظام دوقطبی تعریف کرده بود از این امر مستثنا نبود. این وضعیت موجب فروپاشی نظام ذهنی قذافی شد. قذافی دیپلماسی تسلیم و سازش را در قبال غرب، بعد از فروپاشی شوروی مورد توجه قرار داد. اما این دیپلماسی به نوعی معلق بود و مبتنی بر نظام معرفت، فلسفی و ارزشی جدید متناسب با شرایط جدید نبود. قذافی نیازمند ایجاد نظام معرفتی و ارزشی جدید بود، تا سازه جدید، هویت جدید و منافع و رفتار سیاست خارجی جدیدی برسازی کند. اما او با تعطیلی تصمیم‌گیری مواجه شد. چراکه نظام ذهنی و نظام سیاسی وی ظرفیت انعطاف‌پذیری و شکل دادن نظام سیاسی جدید متناسب با بلوک باقی مانده از فضای جنگ سرد را نداشت. برسازی نظام معرفتی جدید نیازمند تأسیس نظام سیاسی بر اساس آن بود.

افزون بر عوامل یادشده حادثه 11 سپتامبر، جنگ امریکا علیه افغانستان و صدام حسین در عراق و خطر حمله امریکا به لیبی به خاطر حمایت از تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی، همچنین بازگرداندن اعتبار بین‌المللی، نیاز صنایع نفت و گاز لیبی به بازسازی، خروج از انزوای بین‌المللی به دلیل سیاست‌های شالوده‌شکنانه و واسازانه و شکل‌گیری رویکرد جدید سازمان ملل که حوادث داخلی کشورها را با صلح و امنیت بین‌المللی پیوند می‌داد و همچنین ناکارآمدی سیاست خارجی قذافی در طول بیش از دو دهه حکومتش در تحقق منافع و اهداف سیاست خارجی، خود به خود موجب واسازی سازه‌های قبلی قذافی با نفوذ تکنوکرات‌های جدید از جمله سیف‌الاسلام پسر قذافی شد. پذیرش این واسازی از سوی حکومت تعیین‌کننده است، بدین معنا واسازی ارزش‌ها و نگرش‌ها می‌تواند، بازتولید هویت‌ها و تعریف مجدد منافع ملی، در تعامل و برخورد با سایر بازیگران جامعه بین‌المللی را به وجود آورد، همین‌طور الگوی دوستی و دشمنی را نیز تغییر دهد، زیرا سیاست خارجی تهاجمی، بازاندیشی و بازتولید سیاست خارجی را اجتناب‌ناپذیر کرد. از آنجاکه پویایی سیاست خارجی ریشه در نظام همکاری کشورها در سطح بین‌المللی دارد، چنانچه سیاست خارجی با بدکارکردی مواجه شود و توانایی به ظهور رساندن منافع ملی را نداشته باشد، خودبه‌خود نوعی

واسازی بی سروصدا دامنگیر نخبگان سیاسی خواهد شد؛ بنابراین، بدکارکردی سیاست خارجی قذافی، وضعیت یادشده را به وی تحمیل کرد. سرانجام تأثیر عوامل فوق موجب شد، قذافی دیپلماسی همسو با غرب اتخاذ کند، این در حالی اتفاق افتاد که ذهنیت قذافی همچنان حامل ارزش‌های دوران جنگ سرد بود. زیرا نظام ارزشی و نظام سیاسی وی متناسب با چرخش به سوی غرب تغییر پیدا نکرد؛ بنابراین، فروپاشی شوروی موجب آناارشی شد. در چنین شرایطی قذافی باید به درون جامعه برمی‌گشت و بسترسازی می‌کرد تا نظام ارزشی جدیدی شکل بگیرد که متناسب با فضای جدید باشد، اما وی توان ایجاد نظام ارزشی جدید را نداشت. دیپلماسی و جهت‌گیری وی در این مقطع با نظام سیاسی و نظام ارزشی وی مغایرت داشت؛ در نتیجه، دهه سوم زمامداری قذافی، شاهد چرخش عمیق سیاست‌های داخلی و خارجی لیبی بود. با بزرگ شدن فرزندان قذافی به‌ویژه سیف‌الاسلام و معتصم و خمیس، کشور لیبی با شعارهای انقلابی وداع کرده، روابط خود را با غرب به‌ویژه ایالات متحده آمریکا بهبود بخشید و تأسیسات اتمی خود را به صورت همه‌جانبه تحویل غرب داد و در چهارچوب سازمان خیریه، قذافی اقدام به پرداخت غرامت بسیار سنگین به خانواده قربانیان انفجار هواپیمای پان‌امریکن بر فراز لاکربی و دیگر عملیات‌های تروریستی کرد (شیشه‌چی‌ها، 1383: 10-13). قذافی در همین دهه سوم، سیاست‌های منطقه‌ای لیبی را به کلی دگرگون ساخت. وی رسماً اعلام کرد که عضویت در اتحادیه عرب بیهوده بوده و کشور لیبی از این پس روی به افریقا خواهد سپرد. قذافی در تأسیس اتحادیه افریقا (به سبک اتحادیه اروپا) نقش مهمی ایفا کرد. او در دهه سوم حکومت خود با چرخش در سیاست خارجی به جای تأثیرگذاری در نظام بین‌الملل، تأثیرپذیر گردید. این وضعیت منجر به سیاست خارجی منفعلانه شد که برخلاف دو دهه اول سیر نزولی سیاست خارجی قذافی با این چرخش شروع شد: قذافی نتوانست از نقطه الف به نقطه ب در سیاست خارجی صعود کند بلکه سیر نزولی و ارتجاعی سیاست خارجی وی به زیر نقطه الف شروع شد. در شکل زیر این تحول در سیاست خارجی نشان داده شده است.

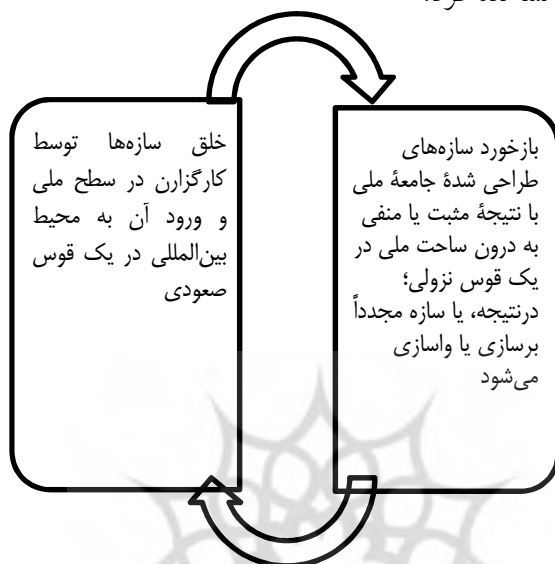


در واقع هر چه قذافی به دهه سوم حکومت خود نزدیک تر می شد به تدریج نشانه های ناتوانی ذهنی و بدکارکردی شخصیتی وی آشکارتر می گشت. این اقدامات قذافی در رفتار سیاست خارجی هر چند کاملاً انتظارات جهان غرب را تأمین کرد، اما با انتظارات جامعه ملی تغایر محض داشت. علت اتخاذ چنین سیاست منفعلانه ای توسط قذافی، ترس از سرنگونی حکومتش بعد از تحولات منطقه ای و بین المللی بود. از آنجاکه بالاترین ارزش برای قذافی حفظ حکومت شخصی و منافع شخصی وی بود، منافع ملی را فدای آن کرد و هزینه های سنگینی به جامعه ملی تحمیل نمود، زیرا پرداخت خسارت زیاد و تحویل دادن دستاوردهای هسته ای به غرب، با منافع ملی تغایر محض داشت. این اقدامات به همراه انسداد سیاسی و نادیده گرفتن خواسته های جامعه لیبی، موجب ناراضیاتی در سطح ملی شد. اما دهه چهارم زمامداری قذافی بسیار عجیب و غریب بود. قذافی در این دهه به طور کلی تغییر جهت داد. روابط خود را با آمریکا و انگلستان تحکیم بخشید و عملاً به ژاندارم حوزه مدیترانه برای جلوگیری از مهاجرت غیر قانونی نیروی کار از آفریقا به اروپا تبدیل شد. نکته مهم در این دهه از حیات سیاسی قذافی این است که وی کلیه اسناد مربوط به روابط پیشین خود با سازمان های انقلابی و جدایی طلب در اروپا، امریکای جنوبی و آسیا و نیز اسناد و پیشینه انتقال دانش هسته ای از پاکستان به دیگر کشورها را در اختیار سازمان های اطلاعاتی غرب قرار داد. در برابر این وضعیت، نام لیبی از فهرست کشورهای حامی تروریسم حذف شد. قذافی بعد از حادثه 11 سپتامبر در سیاست خارجی خود دو چرخش ایجاد کرد: نخست خود را یک آفریقایی نامید که دیگر کاری به حوزه خاورمیانه ندارد و در مسیر وحدت آفریقا و رهبری این قاره حرکت می کند. دوم غرب را دعوت به همکاری با خود

کرد و برای این کار رسماً اعلام کرد که کل برنامه هسته‌ای لیبی را متوقف می‌کند و امریکایی‌ها می‌توانند تمامی دستگاه‌ها و ابزارهایی که او از خارج برای پروژه هسته‌ای خریده است از لیبی خارج کنند. فرانسه، انگلیس و ایتالیا از این حرکت او استقبال کردند و امریکایی‌ها به او چراغ سبز نشان دادند (شاه‌حسینی، 1383: 10-5).

تونی بلر نخست‌وزیر وقت انگلیس، رایس وزیر خارجه جورج بوش و رئیس‌جمهور فرانسه و نخست‌وزیر ایتالیا به طرابلس شتافتند و دیدار آنها با قذافی در صدر اخبار و گزارش‌های رسانه‌های غربی قرار گرفت. پسر او سیف‌الاسلام که دورانی را در انگلیس گذرانیده بود، به عنوان جانشین آینده قذافی خوانده شد و دائماً از نیاز به تحول در لیبی و اتصال لیبی به غرب در مصاحبه‌ها می‌گفت و خود را یک جوان مدرن، به غربی‌ها معرفی می‌کرد. قذافی نه تنها اعتراضی به او نداشت بلکه مسیر جدید یعنی ورود غرب به لیبی و رفتن این کشور به هاضمه سیاست‌های غربی را راه نجات خود و ملت لیبی می‌شمرد. در اثر حکومت 42 ساله وی بر لیبی انسداد سیاسی کامل در این کشور حاکم شد و در کنار این فضای بسته سیاسی، او ثروت بیکران کشور را نه آن‌طور که شایسته بود، بلکه به دلخواه خود خرج می‌کرد. عرصه‌هایی چون فرهنگ، دین و روحیه مردم طی حکومت 42 ساله قذافی و در اثر سیاست‌های نادرست او به شدت آسیب دید، چرا که آنچه قذافی درصدد پیاده کردن آن بود، نتیجه‌ایی جز ویرانی در حوزه‌های برشمرده به ارمغان نیاورد. این چرخش در سیاست خارجی قذافی به دلیل فروپاشی شوروی و انسداد داخلی بود که فضا و معانی ذهنی متفاوتی برای قذافی به وجود آورد که با ذهنیت گذشته او متفاوت بود. از این مقطع بود که روند افول قدرت سیاسی قذافی شروع شد (Joffe, 2011:10-115)؛ بنابراین، قذافی در دو دهه اول زمامداری خود، ارزش‌های داخلی مورد نظر خود را اتخاذ کرد که تضاد آنها با ارزش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی موجب ناکامی سیاست خارجی قذافی شد. در دو دهه آخر حکومتش، چرخش سیاست خارجی و تسلیم کامل به غرب موجب ناکامی و شکست سیاست‌های وی شد، چراکه دادن خسارت‌های زیاد به غرب و تسلیم دستاوردهای هسته‌ای لیبی به آنها برای مردم لیبی غیرقابل توجیه بود که در کنار انسداد کامل سیاسی زمینه نارضایتی و فروپاشی

حکومت وی را فراهم ساخت. چرخهٔ برسازی و واسازی سازه‌ها توسط کارگزاران فعال در یک سیر صعودی و نزولی به درون ساخت جامعهٔ ملی و بین‌المللی را می‌توان در شکل زیر مشاهده کرد:



در دههٔ چهارم حکومت قذافی، عملاً ساختار نظام بین‌الملل دچار تحول شد. به دنبال تحول ساختار نظام بین‌الملل، ناتوانی ذهنی و سازمان شخصیتی قذافی برای تداوم قدرت، سخت‌تر و شدیدتر شد. اینجا بود که دیگر سطح خطابه هم نمی‌توانست نجات‌بخش او باشد؛ بنابراین، نشانه‌های سیاست خارجی ناکارآمد او بیشتر آشکار شد که به همراه انسداد سیاسی داخلی، زمینهٔ انحطاط حکومت او فراهم شد.

می‌توان گفت، در نظام‌های سیاسی اقتدارگرا و استبدادی مانند نظام سیاسی قذافی ورودی‌ای از سوی جامعه وجود ندارد. نظام‌های یادشده ورودی ندارند، اما خروجی دارند. این نظام‌ها، سیاست‌های برآمده از تمایلات شخصی هیئت حاکمه را مطرح می‌کنند و رسانه‌ها وظیفه دارند، این سیاست‌ها را به مردم ارائه دهند و تعمیق ببخشند، تا از این طریق، آمادهٔ اجرا شوند. در نظام‌های اقتدارگرای استبدادی، نقش اصلی را دولت‌ها ایفا می‌کنند. حوزهٔ عمومی گسترده، اما حوزهٔ خصوصی یا وجود ندارد یا بسیار محدود است؛ از این رو، چون ورودی از سوی جامعه وجود ندارد،

همواره تمایلات مردم در سیاست‌گذاری‌ها، نایده گرفته می‌شود. نارضایتی مردم از نظام حاکم به دلیل عدم توجه به حقوق و آزادی‌های آنها و مجبور کردن مردم به پذیرش خروجی‌های حکومت مستبد، موجب می‌شود برای دولت اقتدارگرا و استبدادی مهم‌ترین ارزش امنیت باشد، زیرا این سیاست‌ها، اعتراضاتی به وجود می‌آورد و مردم را از حکومت جدا می‌سازد؛ در نتیجه، حکومت از ناحیه ملت احساس ترس می‌کند. در چنین شرایطی حکومت با اعتراضات مردمی به شدت برخورد می‌کند، بالاترین ارزش را حفظ نظام سیاسی می‌داند و حاضر نیست به هیچ وجه قدرت را به شیوه مسالمت‌آمیز واگذار کند. این ایده در مورد نظام سیاسی قذافی نیز صادق بود. با روشن شدن اولین شراره بیداری اسلامی در تونس و مصر، معمر قذافی قیام مردم تونس را بیهوده خواند و از زین‌العابدین بن علی به عنوان رهبر شایسته و مادام‌العمر این کشور یاد کرد. همچنین قذافی قیام مردم مسلمان مصر را ماجراجویی یک مشت جوان بی تجربه توصیف کرد. بالاخره قذافی با شروع قیام ملت لیبی و در نخستین واکنش خود به قیام مردم بنغازی، جوانان این شهر را معتاد و موش و دیگر الفاظ تحقیرآمیز خواند. کار معمر قذافی در جریان انقلاب مردم این کشور به آنجا کشیده شد که با یک شرکت اسرائیلی متخصص در روان‌شناسی تبلیغاتی و جنگ رسانه‌ای قرارداد بسیار سنگین منعقد کرد. این اعتراضات نشان داد تا چه حد نگرش‌ها، ارج‌ها و ارزش‌های قذافی با ارزش‌های اصیل ملی، متفاوت بوده است. نگرش‌ها و ارزش‌های متفاوت، منافع و سیاست داخلی و خارجی متفاوتی به وجود آورده بود و با منافع اصیل ملی مغایرت داشت، در واقع فقط منافع شخصی قذافی و همکارانش محسوب می‌شد. این وضعیت نیز در سقوط رژیم وی تأثیرگذار بود. نکته عبرت‌آموز در دوره‌های چهارگانه زمامداری قذافی در فصل آخر حیات او نهفته است. رهبران غرب و اعضای ناتو به رغم تسلیم مطلق قذافی به سیاست‌های غرب و نیز کمک اطلاعاتی او به کشورهای غربی در مهار و سرکوب سازمان‌های جدایی طلب به‌ویژه در اسپانیا و انگلستان و نیز به‌رغم کمک‌های مالی وی به سارکوزی رئیس‌جمهور فرانسه در دوره مبارزات انتخاباتی اش، به این شخص تسلیم شده رحم نکردند و به طور مشخص کشورهای فرانسه، انگلستان و ایتالیا برای سرنگونی این دشمن پریروز و این تسلیم طلب دیروز

و این متحد امروز با یکدیگر مسابقه گذاشتند. همچنان که تاریخ نشان داده است، حکومتی که جهت‌گیری مخالف ارج‌ها و ارزش‌های ملی داشته باشد، به‌رغم قدرت سخت و حمایت خارجی نمی‌تواند تداوم یابد. اینجاست که مشخص می‌گردد، تغییر در سیاست خارجی قذافی برای همسویی با فضای بین‌ذهنی بین‌المللی هم‌تراز و همراه با تغییر در سیاست داخلی، برای انطباق با فضای ذهنی مشترک جامعه لیبی نبود. تضاد وی با فضای ذهنی جامعه به دلیل نادیده گرفتن خواسته‌های مردم به‌مراتب تهدیدکننده‌تر از نادیده گرفتن خواسته‌های جامعه غرب در دو دهه اول حکومت قذافی بود، زیرا تداوم اعتراضات مردمی سرانجام منجر به سرنگونی حکومت وی شد.

علی حیدر نویسنده کوبیتی می‌نویسد: در طول 42 سال حکومت قذافی لیبی پیشرفت اساسی نداشته و کشور لیبی در این مقطع با شعارهای خرافی و سیاست‌های بدوی قذافی گرفتار شده بود. وی می‌گوید، نظام آموزشی لیبی در دوره قذافی بسیار عجیب و غریب بود. در سیستم آموزشی وی درس‌هایی درباره انقلاب‌ها و تاریخ حذف می‌شدند. کتاب‌های جغرافیا نیز جز چند نقشه جغرافیایی، از همه چیز خالی بودند. کتاب‌های تاریخی، صرفاً محتوای کتاب سبز قذافی را توضیح می‌دادند. حفظ کتاب سبز در مدارس، اجباری شده بود. در واقع قذافی با این کار تلاش داشت، افکار خود را به جامعه تحمیل کند. پس قدرت در اینجا دانش را هدایت می‌کند و حقیقت، ایدئولوژی قذافی می‌شود. قذافی از انتشار کتاب‌های حقوق بشری در سطح جامعه واهمه داشت. حتی در سیستم آموزشی وی اجازه داده نشده بود، درباره دلایل جنگ‌های جهانی بحث شود (علی حیدر، 2011: 2-1). قذافی فردی خشن و دیکتاتوری قلدرمآب بود و هر کس ی که با وی مخالفت می‌کرد یا زندانی و یا تبعید می‌شد. از جمله مصداق‌های آن در سال 1996 اتفاق افتاد. وی در زندان ابومسلم در طرابلس 1200 زندانی را به قتل رساند. گناه آنها انتقاد از قذافی و مخالفت با اقدامات نادرست وی بود. وی با مردم به‌طور نامناسب برخورد کرد و نتوانست قلوب و اذهان آنها را به دست آورد (اسرار جدید حول قتل القذافی و عملیات قتل جماعیه ارتکبتها المعارضه، 2011: 4-2). قذافی 131 میلیارد دلار ثروت داشت. ثروت وی شش برابر کل بودجه لیبی در

سال 2011 بود. بودجه کل لیبی در سال 2011، 22 میلیارد دلار بود. قذافی یک سال قبل از سقوطش مبلغ اسلامی می‌شود. وی در سال 2010 به ایتالیا سفر می‌کند و در دو کنفرانس شرکت می‌کند. در این دو کنفرانس که متشکل از دختران زیبا به درخواست وی بود، می‌گوید: کل اروپا باید اسلام را بپذیرند (بی‌بی‌سی عربی، 2011: 3-1). یکی دیگر از اقدامات شگفت‌انگیز وی پوشیدن دستکش سفید در اجلاس اتحادیه عرب در الجزایر در سال 1988 بود. وی در پاسخ به این سؤال که چرا دستکش سفید در دست راست، پوشیده است، می‌گوید: من نمی‌خواهم بدون دستکش با رهبرانی که دستشان به خون ملتشان آلوده است، دست بدهم. اما برخلاف ادعای کاملاً سیاسی وی، این دیکتاتور، اولین رهبر عربی بود که علیه ملت خود رسماً اعلام جنگ نمود. قذافی در وصیت‌نامه خود می‌نویسد: 1) وی اهل تسنن است و با این مذهب می‌میرد. توصیه می‌کند، غسلش ندهند و با همان لباسی که در تن داشت دفن شود؛ 2) در قبرستان سرت کنار قبیله و خویشاوندانش دفن شود؛ 3) با کل خانواده و فامیلش خوب برخورد شود؛ 4) از مردم لیبی می‌خواهد هویت، ارزش‌ها و تاریخ خودشان را حفظ کنند و جد و برجدشان را محترم شمارند؛ 5) مقاومت علیه دشمنان لیبی تداوم پیدا کند؛ 6) به کل آزادگان جهان توصیه می‌کند، از ارزش‌ها و اعتقادات خود دفاع کنند و در راه عقیده خود سختی‌ها را به جان بخرند. وی ادامه می‌دهد: «وی می‌توانست، پناهنده شود و ادامه زندگی داشته باشد، ولی به خاطر ارزش‌ها مقاومت کرده و جانش را فدا نموده است»؛ یعنی می‌گوید جان را در راه عقیده داده است. در پایان می‌گوید، سلامش را به خانواده، وفاداران به جماهیر سوسیالیستی لیبی و همه طرف‌دارنش در جهان برسانند (شین، 2011: 4-1). این وصیت‌نامه حاوی این پیام است که، همه اقداماتش از جمله سیاست خارجی 42 ساله بر اساس ایده‌ها و ارجح و ارزش‌های خاص خود وی بوده، نه بر اساس فضای ذهنی مشترک داخلی و بین‌المللی. همین اصرار وی بر ایده‌های شخصی و نادیده گرفتن ارزش‌های جامعه لیبی و جامعه بین‌المللی، عامل اصلی بدکارکردی سیاست‌های داخلی و خارجی و سقوط وی بوده است.

نافی بلای، نماینده حقوق بشر آمریکا در سازمان ملل اقدامات قذافی را در جریان انقلاب لیبی، جنایت علیه بشریت خوانده بود. دبیرکل سازمان کنفرانس

اسلامی، اکمل الدین احسان اوغلو نیز، جنایت‌های قذافی را محکوم کرده بود و کشته شدن مردم لیبی به دستور وی را جنایت علیه بشریت و ناسازگار با آیین اسلامی تلقی کرد. دیپلمات‌های قذافی نیز در سازمان ملل از مردم طرف‌داری کردند و از قذافی جدا شده و در مناسبات بین‌المللی، خود را نماینده مردم لیبی معرفی کردند. سفیر سابق لیبی در هند نیز گفته بود: دلیل استعفای وی ظلم قذافی علیه مردم لیبی بوده است. قذافی مردم لیبی را مزدور خوانده، این در حالی است که مردم انقلابی، مخالف دخالت خارجی‌ان بوده و هستند و این خود قذافی بود که مزدور از کنیا آورده بود تا علیه ملتش بجنگند (عن السقوط القذافی، 2011: 3-2).

با وجود تسلیحات پیشرفته - به دلیل اینکه قذافی در طول 42 سال حکومتش تمایل نداشت یک ارتش پیشرفته سازمان دهی کند، چون از کودتای داخلی ابا داشت - ارتش لیبی حتی استراتژی مواجهه شدن با انقلابیان را نداشت. نیروهای نظامی ارتش قذافی به قبایل مختلف لیبی تعلق داشتند؛ از این رو، بیشتر هویت خود را در چهارچوب قبیله خود تعریف می‌کردند نه ارتش ملی لیبی. در طول 42 سال حکومت قذافی تنها یک گارد ویژه به رهبری پسر قذافی یعنی خمیس تشکیل شد که اصطلاحاً به آن گارد خمیس گفته می‌شد. گارد خمیس در روسیه آموزش نظامی دیده بود. این گارد برای حفظ خانواده قذافی تشکیل شده بود. در جریان انقلاب، قذافی که احساس خطر جدی کرد با علم به اینکه فرماندهان ارتش لیبی دیگر به وی وفادار نیستند و بیشتر از قبیله خود اطاعت می‌کنند تا وی، پنج هزار نفر از جمهوری کنیا آورد تا جایگزین فرماندهان نظامی لیبی شوند، زیرا فرماندهان نظامی از مردم حمایت کردند. قذافی اولین رئیس‌جمهور عربی است که مردم کشورش را سرکوب نموده و رسماً علیه آنها اعلام جنگ کرده بود. اینها نقاط ضعف قذافی در سازماندهی ارتش متمرکز و در ایجاد دولت ملت بود. وجود قذافی و رفتارهای نامتعادل وی یکی از دلایل اصلی جنگ داخلی، کشته شدن مردم و سقوط رژیم و کشته شدن او بود (ولدأباه، 2011: 5-3).

مردم لیبی در عصر جدید نیاز مبرمی به بازسازی در حوزه‌های فرهنگ و دین دارند تا بتوانند در پناه این بازسازی ویژگی‌های خود را عینیت بخشیده و خود را بشناسند و هویت جدیدی متناسب با ارزش‌های اصیل جامعه خود ایجاد کنند و

منافع و اهداف سیاست خارجی خود را منطبق با آن شکل دهند. فاعلان کارگزار در این برسازي و واسازي سازه‌های جدید بعد از رژیم قذافي می‌توانند به صورت پویا و فعال عمل کنند و ساختارهای جدید در راستای اهداف جامعه خود ایجاد کنند. دولت کنونی باید مسیر تنظیم قانون اساسی جدید، رفراندوم عمومی و انتخابات آینده برای مجلس و انتخاب رئیس‌جمهور و دولت جدید را طی کند تا زمینه تحقق اهداف اساسی جامعه لیبی فراهم شود. می‌توان گفت ارزش‌ها و نگرش‌ها بر اساس رهیافت سازه‌نگاری، بسیار تأثیرگذارند و می‌توانند تحولات عظیمی را در منافع و به پیروی از آن، در رفتار سیاست خارجی کشورها ایجاد کنند؛ بنابراین، نادیده گرفتن آنها و تأکید صرف بر ساختارها، امکان درک صحیح سیاست خارجی کشورها را بر اساس نظریه سازه‌نگاری فراهم نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

رویکرد این مقاله در چهارچوب مفروضات اصلی سازه‌نگاری انجام شد. در این مقاله تلاش شد فرایندهای برساخته شدن سیاست خارجی توسط کارگزاران لیبی به‌خصوص شخص قذافي مشخص شود. در فرایند تحقیق مشخص شد، قذافي در اوایل حکومت خود به مدت دو دهه، به دلیل سیاست تهاجمی علیه غرب و تلاش برای اتحادیه منطقه‌ای بر علیه اسرائیل و غرب، سعی داشت به شکل خشونت‌آمیز و جنگ‌طلبانه محیط خارجی را واسازی کرده، آن‌گاه آن را موافق سیاست‌های قدرت طلبانه خود تغییر دهد، موضوعی که کوبیدن آب در هاون بود، چراکه نه جهان عرب با افکار و تمایلات او همسو بود، و البته نه لیبی و نه حتی جهان عرب توانایی تغییرات ساختار منطقه‌ای و بین‌المللی را داشتند. در این مقاله بعد از بررسی چهار دهه حکومت قذافي مشخص گردید، سیاست خارجی قذافي سازه‌نگاری نبود، زیرا فضای ذهنی مشترک یا بینا ذهنی، در سطح داخلی و خارجی توسط شخص قذافي نادیده گرفته شد؛ بنابراین، شواهد به دست‌آمده از منابع دست دوم و سنجش آنها با مفروضات اصلی سازه‌نگاری فرضیه این تحقیق را تأیید می‌کنند و همچنین مشخص شد که به دلیل اینکه سیاست خارجی وی سازه‌نگاری نبود، بخشی از قدرت، یعنی قدرت نرم را نادیده گرفته بود. با توجه به اهمیتی که قدرت

نرم پیدا کرده است، نادیده گرفتن آن حتماً منجر به بدکارکردی سیاست خارجی می‌شود، زیرا قدرت نرم، جذب قلوب و اذهان است. نادیده گرفتن انتظارات دیگران چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی به صورت متعادل و درست، منجر به بدکارکردی سیاست خارجی قذافی شد. همچنان که در بخش‌های مختلف این مقاله آمد، تعامل بین کنشگران معانی بیناذهنی ایجاد کرده و معانی نیز هویت بین‌المللی و داخلی دولت‌ها را شکل می‌دهد. درنهایت دولت‌ها بر اساس هویت خود منافع ملی را طراحی می‌کنند و درصدد اجرای آن برمی‌آیند. اما در دولت قذافی بیشتر معانی ذهنی خود وی شکل دهنده هویت، منافع ملی و رفتار سیاست خارجی بود و علت اصلی بدکارکردی سیاست خارجی وی نادیده گرفتن فضای ذهنی مشترک چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی بود. با کاربست فرض نظریه سازمان‌نگاری، یعنی تلقی از دولت‌ها به عنوان کنشگرانی که جهان خود را می‌سازند و با در نظر گرفتن منشأ منافع ملی و رفتار سیاست خارجی دولت‌ها و اینکه رفتار سیاست خارجی متأثر از معانی بیناذهنی است، مشخص شد، فضای ذهنی قذافی در دوران 42 ساله حکومتش - حتی در وصیت‌نامه‌اش - برآمده از معانی بیناذهنی بین‌المللی و ملی نبود، بلکه مبتنی بر افکار شخصی خاص خود وی بود که مصداق بارز افکار وی کتاب سبز، سخنرانی‌ها، اعمال و رفتارهای او در لیبی و در کنفرانس‌های بین‌المللی و وصیت‌نامه وی بود. ویژگی‌های شخصیتی، محیط اجتماعی و بین‌المللی و تمایلات بلندپروازانه قذافی، در افکار و انگاره‌های وی مؤثر واقع شدند. در سطح منطقه‌ای نیز این افکار خاص بر رویکرد سیاست خارجی وی تأثیر گذاشت، به طوری که بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های منطقه‌ای، تلاش داشت اتحادی عربی به رهبری خود بر علیه غرب ایجاد کند. اما این نگرش وی مورد توجه اکثر کشورهای عربی واقع نشد، چراکه رهبران آنها به دنبال نوسازی و بازسازی اقتصادی بودند و از سوی دیگر متأثر از فضای جنگ سرد، در تلاش بودند با پیوستن به یکی از بلوک‌های قدرت هم زمینه نوسازی خود را فراهم آورند و هم از این طریق امنیت ملی خود را حفظ کنند. سیاست خارجی برآمده از افکار خود قذافی با معانی بیناذهنی منطقه‌ای نیز تغایر محض داشت و نتوانست جهان عرب را با خود همراه سازد. نادیده گرفتن این واقعیت‌ها از سوی قذافی هم چنان که در

مقاله آمد موجب ناکامی وی در اتحاد منطقه‌ای برای اهداف جهانی شد. می‌توان گفت، رفتار سیاست خارجی قذافی همواره به شکل افراط و تفریط بود. در یک مقطع، او کاملاً معانی بین‌ذهنی بین‌المللی و منطقه‌ای را در تعریف هویت و منافع ملی و در نتیجه رفتار سیاست خارجی خود نادیده گرفت و بر اساس افکار و ارج‌ها و ارزش‌های شخصی خود - و نه ارزش‌های ملی - عمل کرد که موجب شکست و بدکارکردی سیاست خارجی وی شد. در دوره دیگر تسلیم و پیروی کامل از معانی بین‌ذهنی و ارج‌ها و ارزش‌های غرب بدون در نظر گرفتن ارج‌ها و ارزش‌های ملی، منجر به مخالفت ملی با وی شد که نمود عینی این مخالفت‌های ملی با وی را می‌توان بعد از فرصت مناسب؛ یعنی انقلاب‌های جهان عرب در سال 2011 به وضوح مشاهده کرد. بر اساس رویکرد سازه‌انگاری کامیابی سیاست خارجی یک کشور بستگی به در نظر گرفتن فضای ذهنی مشترک در سطح بین‌المللی و سطح داخلی دارد. قذافی در برسازی سازه‌های سیاست خارجی خود، یا ارج و ارزش‌ها و فضای بین‌ذهنی بین‌المللی را نادیده می‌گرفت و یا ارج‌ها و ارزش‌های ملی و فضای ذهنی داخلی را در نظر نداشت. این رفتارها کاملاً ناشی از شخصیت پارانوئید، خودشیفته، مستبد و نامتعادل وی بود. به گونه‌ای که در اواخر حکومت خود به دلیل نادیده گرفتن منافع ملی و تسلیم کامل در برابر غرب از یک سو و از سوی دیگر در سطح داخلی به دلیل انسداد کامل سیاسی، به دنبال شکل‌گیری حرکت‌های مردمی منطقه در تونس، مصر و لیبی، مارپیچ سکوت مردم لیبی نیز منفجر شد و قذافی و حکومتش را در خود فرو برد. چنانچه پذیرفته شود که هویت‌های سیاسی اجتماعی ریشه در فضاها و بین‌ذهنی مشترک دارند، باید اذعان کرد که همین هویت‌های فعال، سازنده و خلاق هستند که منافع ملی را می‌سازند و به آن در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی پویایی می‌بخشند. اینجاست که سازه‌انگاری خط بطلان بر جدایی سیاست خارجی و داخلی می‌کشد و نقش تعیین‌کننده سیاست داخلی را در تعیین‌کنندگی سیاست خارجی، منطقه‌ای و جهانی سخت برجسته می‌نماید. قذافی فکر می‌کرد از طریق قدرت صرف می‌تواند به اهداف سیاست داخلی و خارجی خود برسد، در حالی که بر اساس منطق سازه‌انگاری، کشورها نمی‌توانند - حتی اگر قدرتمندترین ذخایر مادی یا تکنولوژیکی را داشته باشند - نقش تعیین‌کننده

سازه‌های هنجاری، اخلاقی و قومی خود را به حاشیه برانند و صرفاً به توانمندی‌های قدرت‌محورانه خود پشت‌گرم باشند، بلکه برعکس قدرتمندترین ذخایر مادی می‌توانند در خدمت سازه‌های اخلاقی و هنجاری قرار گرفته، درک از منافع ملی را تسهیل نمایند. سازه‌انگاری بر وجود حرمت هویت، قلمرو و سامان سیاسی اصرار دارد. از منظر سازه‌انگاری پذیرش هویت، قلمرو و سامان سیاسی نمی‌تواند هیچ‌نسبتی با سیاست خارجی تهاجمی و ماجراجویانه داشته باشد، موضوعی که در نیمه اول حکومت قذافی وجود داشت و در نهایت با بحران مواجه شد؛ بنابراین، تأکید بر قدرت صرف مادی و نادیده گرفتن قدرت نرم و سیاست نرم افزارانه و هوشمند توسط قذافی چه در سطح داخلی و چه در سطح خارجی منجر به بدکارکردی سیاست خارجی و داخلی وی شد. نتیجه طبیعی این خطابه‌ها این است که بر اساس دیدگاه سازه‌انگاری، قدرت صرفاً مادی نیست و در کنار قدرت مادی باید قدرت غیر مادی، یعنی قدرت ایده‌ها و افکار مشترک در نظر گرفته شود، موضوعی که توسط قذافی نادیده گرفته شد. به همین دلیل سیاست‌های داخلی و خارجی قذافی هیچ‌گاه سازه‌انگاری نبود. درست است که بر اساس معانی تصمیم‌سازی می‌کرد، اما این تصمیم‌سازی برآمده از افکار شخص وی و نه معانی ارزش‌های مشترک داخلی و بین‌المللی بود و همین تک‌روی‌ها و نایده گرفتن فضای ذهنی مشترک داخلی و خارجی در کنار تکیه صرف بر قدرت سخت‌افزاری بود که در نهایت، زمینه سقوط حکومت وی را فراهم نمود. طبق نظریه سازه‌انگاری، هر چه یک نظام سیاسی مبتنی بر فضای بین‌ذهنی، تولیدکننده هویت ملی باشد، راحت‌تر می‌تواند در عرصه بین‌المللی انعکاس یک سیاست خارجی موفق باشد.

کتابنامه

- احمدی، حمید (1390). موج سوم بیداری عرب، ریشه‌یابی قیام‌های اخیر در کشورهای عربی، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- ابراهیمی، برچهر (1368). پدیدارشناسی، تهران: دبیر.
- آجورلو، حسین (1390). انقلاب عربی، ایدئولوژیک یا عمل‌گرا، تهران: مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- دانش‌نیا، فرهاد (1384). ارزیابی نظریه‌سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل: بررسی موردی سیاست خارجی، جلد اول، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده علوم اقتصادی و سیاست دانشگاه شهید بهشتی.
- دیویدال، روزن‌هان؛ مارتین‌ای. پی، سلیگمن (1384). روان‌شناسی نابهنجاری: آسیب‌شناسی روانی، مترجم: یحیی سید محمدی، جلد دوم، تهران: ارسباران، چاپ چهارم.
- دهشیر، حسین. 1390. منافع و حمله به لیبی، تهران: مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- _____ (1390). تحقیر ناسیونالیست عرب، تهران: مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- رستمی، علی (1390). لیبی بعد از قذافی، تهران: مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- زند، قباد (1364). بررسی و شناخت اقتصاد لیبی، تهران: پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی.
- شاه‌حسینی، حسن (1383). ریشه‌ها و عوامل رویکرد جدید لیبی، پیامدهای داخلی و خارجی آن، تهران: مجله مطالعات افریقا، شماره 90.
- شیشه‌چی‌ها، مصطفی (1383). خلع سلاح لیبی و نقش شورای امنیت سازمان ملل متحد، فصلنامه مطالعات افریقا سال هجدهم، شماره 1.
- صبری، انوشه (1383). سفر شیراک به فرانسه انگیزه‌ها و اهداف، تهران: فصلنامه مطالعات افریقا.
- طاهری، امیرحسین (1368). لیبی و روابط آن با کشورهای همسایه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه امام صادق (ع).
- قاسم‌زاده، ابولقاسم (1390). قذافی و پایان مسیر او، تهران: مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- مشیرزاده، حمیرا (1383). گفت‌وگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگاری، تهران: مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره 63.
- موسوی، حسین (1390). انقلاب لیبی و چالش‌های پیش‌رو، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و

مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
موسوی، حسین (1390). پایان حکومت 40 ساله معمر قذافی، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
اسرار جدیدی حول مقتل القذافی و عملیات قتل جماعیه ارتکبتهای المعارضه. 2011. سایت دیپرس
نیور Dp-news.com.

بی‌بی‌سی عربی، لم استخدم القوه و سنستخدمها عندالحاجه (2011). سایت الجمل بماحمل.
شین، جلال (2011). مقتل القذافی و تأثیره على الاوضاع المستقبلیه فی لیبیا، صحیفه الشعب الیومیه
http://Arabic.people.com.cn

عن السقوط القذافی (2011). سایت موقع الصوت الشیوعی، http://www.comunist voice
./arparticls28

على حیدر، خلیل (2011). سقوط القذافی و الصعود اللیبی، مصر: الاهرام
ولداً، اعل الشیخ (2011). الثوره الشعبیه فی لیبیا: الجیش و سناریوهات سقوط القذافی، سایت
زوايا.

Joffe, George. 2011. *The Past and Future of Libya*, Cambridge University press.

Full interview with Col Gaddafi, <http://www.bbc.co.uk/news/world-middle-east-12607478>, BBC News .

The Green Book, pp. 43-69.

Saddock BJ, Sadock VA, Ruiz P. 2009. *Comprehensive Textbook of Psychiatry*, vol 2.
Baltimore, Williams & Wilkins,

Wendt, A. 1987. The Agent-Structure problem in International Relations Theory,
International organization 41.

_____. 2000. *On the via media: a response to the critics*, review of international
studies 26.

_____. 1992. *Anarchy is what states make of it*, international organization, 46, 2
spring.

Wendt, A. 1994. *Collective identity formation and the international state*, American
political science review, 88.

Explanation of Malfunction Gaddafi's domestic and foreign policy based on logic of
Constructivism approach

Ali Reza Agha Husseini (Associate professor of Political Science at the University of
Isfahan)

Rauf Rahimi (Ph.D. student of political sciences, University of Isfahan)

Sajjad Rezaei (Ph.D. student of Psychology, University of Isfahan)